

۲۶۲۳

شماره: ۱۸۸۷

### شناسنامه نسخه‌های عکسی

عنوان: شرح دعای طاعتی تسبیح به حمد لله

مؤلف:



وقفینزالامیرغازی‌الفکرالقرآنی  
THE PRINCE GHAZI TRUST  
FOR QUR'ANIC THOUGHT  
EST. 2012 CE

نسخه شماره: ۱۱۲۰

تاریخ عکس:

فتوکپی تهیه شده □

عکس از کتابخانه: مرعسی

تعداد صفحات: ۹ برگ

نسخه اصل □

بسم الله الرحمن الرحيم

الله

وقفية الامير غازي للفكر القرآني

THE QURANIC TRUST FOR QURANIC THOUGHT

الی یوم الدین و بحمد الله انوار انوار علمیه علی غیر نیکگاه انتمباه شوئند ان کما  
 تابانت که در اشتغال بدعا و طلب و سؤال از زورگاه و اهدیب العطا یا از  
 بدرجات دروهمانی و اهدا و سعادت جا و دانی حاصل کرد و در  
 بیعتین استخدا من از شداید و محن و خلاص از آفات فتن بدو نسبت  
 با ذیال عنق طاهرین تا بدو بر رویه ازاله و تیس روی فیدد پس کس را  
 در حصول مانی و امان و در صون از اعدای و نکال و بال دایم اشتغال بدعا  
 و نسبت با ذیال عنق هدی لازم و هر آینه انتمنی مستلزم است که بسونه  
 بقدر مقدور در تصحیح مبانی و فهم معانی ادعیه مآثور و اهتمام تام و بذل  
 و جهد تمام نماید و دعای حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام  
 الطاهرین که بجهت ازاله عموم در رفع غموم از ان معدن علوم حقایق و مخزن اسرار  
 عیان و نهانی مروی و در صحیفه شریفه کلامه می یزبور ال رسول من یوراست  
 بخند اکثر اوقات بقرا تشریف استخوان می نمود و همیشه این دعا را در خاطر مکنون  
 بود و پیوسته این دعا می یزبور میسید که قدری از اوقات را صرف ترجمه  
 لغات و شرح بعضی از فتوحات ان بنماید و ادراک ان بنماید و ادراک این  
 توفیق را سر مایه ادراک دیگر توفیقات نماید تا درین اوان که از برکات  
 متعال فرمان بعضی از اخوان رین توفیق یافت و بدر یافت این عظیمه

یزین العابدین

شرح دعای یازم میل  
 بقدرت همیشه جنود دعا و صدر الصدور عرض حاجت و در عاجر محراب الدعوات  
 شراست که آیت شفقت بیغایت و نهایت مرحمت بلانهایت دلالت  
 و ترغیب بدعا فرمود و حکا قال دعوی استجب لکم ما جئتمه انرا کما بدرا کاش کشف  
 بسؤال زبان بعضی حوایج و احوال کشید بمفاتیح از عید و اقیانه کشید  
 ابواب خیرات محفوظ و نیکامداری لذریقین و اقبلا ز رسیدن آفات و  
 محفوظ داشته بطالبت یارب خود رساند و از خوان کرانت اجیب دعوت  
 الداع اذ اعان صلاوت اجابت همه را چنانکه فله الحمد ابو انی جلیل  
 و یکانی جزلی کریم و در و نامعدود و صلوات غیر حمد و در پیشوا و قبله  
 اسل عامتر و بهترین الی اعد و عامحرم در کادانی فستلی محرم بارگاه فکان  
 قاب قوسین او ادنی اعنی رسول الله و مقصود از آفرینش آسمان و زمین  
 شجره کلشن ایجاد و تکوین خاتم الانبیاء و المرسلین حبیب الله العالمین محمد مصطفی  
 و شمس فلک اصطفا که صلوة پرا و موجب صلوات و باعث اجابت دعوات  
 و رفع درجات صلوات الله علیه و علی اله الطیبین الطاهرین المعصومین

الیوم یاز

سی بنی تم بچقو

ویر

در - ۵۰

در (۱۳۰)

شدت صورتی که در پرده خیال مستور بر صفحه ظهور روی نمود و آنست  
من بعد الهادی زوی المن و بعد و هو الرؤف الودود و قبل از شروع  
در مقصود مناسب بود که بعضی از خواص و منافع این دعا و نماز را ذکر کرد  
فوائد و منافع آن بسیار و زیاده از آنست که در همه و محیطه شمار در این  
و فضایل و فواید آن اکثر مما یجد و یحیی و یحی و یستطین است چنانچه  
از کلمات بنیانش پیدا و از فقرات و اضحی الدالالتش ظاهر و هو سدا  
مواظبین بقراتش ادر تفریح کروب و تفریح قلوبنا بسیار عجیب و  
مشهد و محسوس بوده و مستغلبین تبارک و تعالی را از انواع فیوضات  
و فتوحات روی نمود و خواندن آن بجهت امن و امان از زیاد دشمنان  
و تقوی بسوی ایشان و بجهت دفع بلا و ظهور اعدا و خوف از فقر و ضیق  
صدر و محرب است این طاعت را در جمیع احوال و در کتاب جمیع الدعوات ذکر کرده  
که الیسع بن نجره القمی بخیرت حضرت مادی شکایت نمود از انجامه از در  
مستعم باور سیده بود از آنکه غضب اموال و خوف قتل و زبونی احوال  
ان حضرت در جواب او نوشت که لا روع الیسع و الیسع بن نجره بنی  
تعالی را باین دعا که خلاص کرد او تر از خوف و جور اعدا و نجات دهد  
از آنچه واقع شده در آن و ببلد آنرا برای توفیق و تخریب بدستی که آن محرم  
است که اگر کسی از این دعا استفاده کند و در آن دعا در آن دعا در آن دعا در آن دعا

حکایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله

از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی  
از آنکه از او زبانی

دعای نماید باین دعا و آنرا از آنکه از او زبانی  
الیسع گوید که دعا نمودم باین دعا در اول روز و آنرا که منی گذشت که  
وزیر آمد و مرا نزد او حاضر ساخت چون نظرش بر من افتاد بسم و مشکفتم  
و امر بکفتم و در خلعت نافه نمود پس آنرا نزدیک خود ساخت و بلاطف و غدا  
خواهی برداخت و در من نمود تا مست ایچرا انقدر غضب نموده بود از من  
ورد نمود مرا بنا حیه که مستقل بمرآن بودم و اضافه نمود بدین ناخیه کوره  
که در حوالی آن میبود و طریق خواندن این دعا و بر دعای الیسع یا طهارت و تعقیبه  
خوانده شود و اگر در صبح معان طلوع آفتاب بخواند و قبل از خواندن آن  
ده مرتبه قرات سوره از اجاء نصر الله و الفتح نماید اقریب بقبول استجاب  
مسئول خواهد بود چه در اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده که وقت  
طلوع آفتاب و بعد از قرات قرآن محل استجاب دعاست و وارد شده  
که قرات سوره فتح در صبح ده مرتبه موجب بر آمدن حاجت و مدعاست این  
الودود و هذا وان الشروع فی المقصود اللهم اکثر نوح بدون کلمه اللهم  
و در بعضی نسخ چون موجود بود مبادرت بنسخ آن لازم نمود این کلید  
اصل ما بعد بوده و حذف یا حرف نه اجمعه تعظیم نمود و آنرا در نزد انوشی  
از سوره ادرست و کلامی که حرف نه ابامی از اسامی الهی نیز گویا است که  
در آن دعا در آن دعا در آن دعا در آن دعا در آن دعا در آن دعا در آن دعا

باسم الله الرحمن الرحیم  
دی المن  
والجود  
بالحول  
یا حم و یا ذم  
یا قیوم  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال  
یا ذا الجلال



با و که یا ادم اگر تمامت عو دنیا بانی و جوانی مر بزرین عنوان فارغ نخواهی گشت  
 از ذکر نماز و تعداد ایشان یا ادم یا ایا علیهم السلام ترا حقی که جامع باشد همه احوال  
 اولین و آخرین را تا روز قیامت حضرت ادم گفت بی یا رب حتی تعالی فرمود  
 بگو اللهم یا ادم بدستی الحمد اسم اعظم است و هر که من را زرع نماید مردان اسم بلند است  
 و اسم است از برای هر خری که خلق کرده ام و خلق خواهم کرد تا روز قیامت  
 هر که بگوید انرا پس ذکر نموده بانشی مر اجمع اسمها پس و ذکر نموده بانشی جمیع انسانی را  
 که خلق خواهم نمود تا روز قیامت اسمها سما پس حضرت ادم گفت اللهم لک الحمد حتی  
 تعالی فرمود که یا ادم آتیری یا تو اب من قال هذا کفایت انعام فرمایند بعلیم برین  
 ای پروردگار من فرمود که بنویسم از برای او بهر اسمی حسنه و بیاهرم از برای  
 از برای او خطبه و رفع کرد اسم از برای او و در نه پس افتادیم سجده و گفت اللهم  
 ارجمتی حتی تعالی فرمود که قد غفلت ذلک یا ادم و انست قول او که فلتلق ادم من  
 کلمات قیاس علیها پس تعلیم نمودم ادم را تمامت اسمها را در حرف و احوال و اسمها  
 و اهل لغت در لفظ الله متخلف نموده اند یعنی کلمه کافه عقدا و عامه او کیا و کینه  
 ذات و حقیقت صفات خدا از جهت استجاب استوار و صل و علایان و عظمت  
 و کبریا و ادو چه انست در لفظ الله که علم است از برای ان ذات مستحیج جمع صفات  
 کمال و نفوت بطلان نیزه و اله و چه انست که گو یا انست انوار بر او عکس انداخته و لمسه

بجمله رعایت ادب بعد از تلفظ بحرف ندر الیکه فاصله نموده تلفظ بان اس  
 مقدس نمایند خصوصا در یا الله که سکت مذکوره ضرورت من جهت اللفظ  
 و المعنی و عوض از یا محمد و فریم شده در افغان در آورده اللهم شد  
 چنانچه بعضی از اهل عربیت گفته اند که این اسم یعنی الله مخصوص است بخواص  
 که در غیر ان یافت نمیشود بجهت امتیازان از سایر اسمها مثل امتیاز سمانش از  
 سایر سمیت و از اجلا نیست که حرف حرفه ادعوی از ان از و ادمیم  
 در افوا هم منادی بنمایند و ازین جهت است که جمع میان حرفه او و اسم عوفی  
 از ان بنمایند تا جمع میان عوض عوض عنه نشود مگر در حالت ضرورت  
 که در انصورت مجوز است کما قال الشاعر انی اذا امارا و شاکا ما اقول  
 یا اللهم یا اللهم و در بعض اخبار از سیه ابرار صلوات الله علیه و اله الانخبار  
 منقولست که روزی بجان فاطمه صلوات الله علیها در ادرسه مبارک علی او زمین  
 حضرت زهرا و بیتم نموده فرمود اللهم اصلح بینهما ترضی علی سوال نمود که  
 یا رسول الله ما هذا المیم فی اللهم فرمود یا علی وقتی که حق تعالی خلق ادم نمود ادم فرمود  
 ملائکه را بسجده او و ساکن کرد انید او را و در جننت و مبعوث ساخت بسوی او  
 چه مثل از جهت تعظیم و ارام او و چون نمردست چه مثل پیش حق تعالی یا ادم  
 معلوم کردید در دعای خود میگفت یا الهی و اله چه مثل حق تعالی خطاب فرمود

سبب ابراه و عدم تحلف از ان چه ضای بسی فانی لا کونیر له افاده علیه سابق و ترتیب الصی ابق  
 تا بد مش الام قرآن الله انزل صی السامیاد قصص الارض محفزه که احضار و لبر ادرین  
 ارض صحراب است بر اترال حاد از اساد و انزال عازر لا اسب آست در انصورت  
 فاد تفریح نتیجه اسبی بزرگترین بواسطه الله صمدو لآن صفرک است بر سابق و سبب سابق است  
 و تن من بین السبیه و العاطفه نیست همی ناکه صلاحه برها کله که جمع صبا شنوس  
 این فقره لثرفه و مش آید مذکور و مش لغو از به فی غضب عرو و کاه صفارق مبارک تر مثل فلان

از ان آثار بر او تافه جماعتی برانند که غیرت میریش در بواسطه کلمه بود و نصیای  
 الایامیکه ان زبان خرف الفخیره نموده اند و احد گفته اند نیز با نود در لفظ نور  
 و روح و یوم که در لغت عبرانی نور او و صاویو ما بود و حرف الف بجهت تخفیف  
 نموده اند و بعضی گفته اند که در لغت عبرانی لا با بود در میان بعد از حرف الف  
 ایضه و اذخالف الف لام و ادغام لام اولی در ثانیه احد گفته اند و طایفه برینند  
 که عربست و ابن قول القوی دانسته در اصل ان چند وجه گفته اند از جمله  
 اینچو و وجه مذکور میشود اول آنکه اصلش الاله بوده مشتق از الیه یعنی تجر از جهت  
 تخر عقول زرکنند ذات اوصل و ملای با از آنکه بعضی فرح و کجا از جهت بودن او جل شایسته  
 بنام اهل فرح و بلحاظ صبح فرح بعد از تخفیف نیز در نقل حرکت ان بلام ساکن ماقبل  
 و حذفش و تعویض الف لام تعریف از ان و اعتبار حرکت عارضیه جاری مجرای  
 اصلیه و ادغام لام اولی در ثانیه احد شده در مملکه هشتای کنایه از غایت  
 بوده بواسطه آنکه نزد ارباب بیرون پیوسته موسوی غایب از نظر ثابت بود  
 اشارت بان بهای کنایه از غایب نموده اند بعد از ان لام مملکه بجهت تالیف و  
 خالقیقت او را نشیبار از یاده نموده شد بعد از ان الف لام تعریف جهت تعظیم  
 زیاد و تعظیم ان بجهت تاکید یعنی نموده احدش یعنی ای پروردگار همه و لایق  
 یا من تحلل به عقد المکاره یا حرف ندادن هم موصول منادی

امل المص

و تحل اصله موصول و ضمیر به عاید است موصول و عقیده است معنی کرده است  
 و مکاره جمع مکر و دست معنی ناخوشی یعنی ای آنکه نشود و در محل سیکر و دیوانگی  
 و کراهی مکر و مات و ناخوشی و یا من یفتنا و یهدی حد الشداک  
 یفتنا و معنی لیکن است بقی فئات القدر اذ اسكنت غلبا بنا بالما یعنی  
 وای آنکه فروتنانند میشود با وحدت رسد شداید و یا من یلمتس  
 من المخرج الی روح الفیج التماس بحسب حقیقت طلبت است  
 از مساوی علی سبیل التساوی بدون استعلا و بدون استعلا و بدون تضرع  
 و انکسار و کما مستعمل میشود مجازا یعنی سؤال عا که طلبی از اعدا بطلب  
 تضرع و انکسار و انجا یعنی مراد است و استعمال هر یک از التماس سوال موضع  
 و یکی بواسطه اتقوا مقام و دلالت ظاهر بر مراد است شایع بین الانام  
 و مخجج مصدر تمییزت یعنی فروج و بیرون رفتن و روح یعنی رحمت و استراحت  
 چنانچه از ان عباس در آیه فروج و رحمان منقولست یعنی وای آنکه طلبی کرد میشود  
 از و بدر شدن از تنگنای غم بسوی رحمت رحمت فرج و شادی و کسبت  
 لِقَدْ وَتَيْتَ الصَّلَابُ وَتَسْبَيْتَ بِطُفَيْكَ الْاَسْبَابُ  
 ذل مصدرش ذل کبر ذال ای معنی نرم و آسان شدن و ذل بضم ذال ذلت  
 و ذلت معنی هموان و خوار شدن و ذل ما خورد اول او شران و ما خورد از نانی

در انسان استعمال نمایند و درین فقره ما خود است از اول نه از ثانی و هر دو از  
 ضربت یغرب است و تسبیب مطوع سبب است یعنی سبب کرد و درین تسبیب است  
 الاستیباب تسبیب یعنی نرم و اسان شده است مرفودت تر است نسبت به سبب  
 که در ذره است بلطف و مهربانی تو سببها و محوی به قول و کتاب القضاة  
 قضا عبارتست از حکم و فرمان الهی بر وفق مصالح و ذواتی و متعلق حکم  
 در افعال الهی وجود و کمون ان افعالست و در افعال عباد ثواب و عقاب  
 مترتب بران در دنیا و عقبی یعنی بجاری شده است بفرات کامله تو قضا  
 و فرمان رو و تا بران نتوان نمود که لا اراد القضاة و الامصیب کلهم یقضت  
 علی ارادتک الی شیا ما علی نفی است یعنی و که نشسته و امضا یافته بر  
 پنج اراده تو است یا امر او باشد یا افعال خالق است خاصه و بنا بر این اراده و منی  
 اشیا بر پنج معنی ایجاد اشیا و رضایان خواهد بود وجه افعال واجب قالی تمام  
 خبرات و بهر آنست که واقعند بر وجه مصالح در حکم یا امر او تمامست افعال خالق  
 و مخلوقات و بنا بر این معنی قلی اراده و منی بر پنج اراده در افعال خالق یعنی  
 که مذکور شد و در افعال عباد عبارتست از صدور افعال از انسان بر سبب اشیا  
 نه بطریق جبر و اجبار یعنی بتسبیبک دون قولک مؤثره و یا و ادبک  
 دون تفهیمک مؤثره و یا فاعاطفه است مفیده حصول مضمون جمله

ایضاً

ایضاً عقیب مضمون جمله اولی بلا مصلحت و تراخی و سببی است اشارت به ترتیب  
 اختیار و فرمان بر واری اشیا بر جریان قضا و فرمان و منی بر پنج اراده و عدم  
 ارزان چنانچه سببی قالی را گویند که افاده علیت سابق و ترتیب لاحق بر سابق  
 مثل الم تر ان الله انزل من السماء ماء فصبیح الارض مخضرة که اخضر او سبز  
 کردیدن ارض مترتب است بر انزال ما از سما و انزال ما از سما سبب است  
 و در اینصورت فاعل تیغ و فاعل تیغ اش گویند به اسطه آنکه مدخول ان متفرد  
 بر سابق و نتیجی سابق است و تسانی بین السببیه العاطفه نیست همچنانکه ملازم  
 بینهما بلکه گاه مجتمع می باشند مثل این فقره شریفه و مثل ای که عید مذکور و مثل  
 یقوم زیر فی غضب عمر و و گاه مفارق می باشد مثل زیر فاضل فاگر مر یا افاد  
 علیت لاحق و ترتیب سابق بر لاحق نماید و در اینصورت فاعل تعلیلش گویند  
 و معنی لام اجل و تعلیل است مثل الوم فلانا فانه عالم و سبب و اراده و لفظه  
 متسوق و اراده صفاتست که مخصوص احد طرفین مقدر است بوقوع و این  
 در واجب تعالی عین علم باصطحت ضایع در مجلس مبین کشته خلاف اللان بود  
 که مغایر علم و هر یک از صفات را از امیر پر ذات دانند و کلمه دون در اصل مضمون  
 از برای تفاوتی که بحسب مکان بین الشیین باشد چنانچه گویند هزار و نوزده  
 و قتی که احاطه مکانا باشد از ان و یگری بقدر یکی و دیگری می باشد این کلمه از تر

لفظنه

صفت

کثیر و انخطاط قلیل استعاره نمودند اندر اثر از ان معنی برای تفاوت در مراتب احوال  
چنانچه گویندند ارون ذاک فی العلم و الترف استعمل در ان معنی اکثر شیوه است  
از استعمال در معنی اصلی بعد از ان مستعمل شده در هر تبار از صدی بجزی و خطی کلی  
بکلی و ملاحظه و اعتبار تفاوت و انخطاط چنانچه گویند احوال مخصوص بر بیرون  
عمر و وقتی که خطی و بی وز از عمر نمودد باشد و نسبت آن بر حالت از ضمیر  
مستتر در مومنه که اجبت باشد و عامل در حال مومنه است که مومنه واقع شده یعنی  
پس این نسبت بود در حالتی که بی وز از خطی قول تر است مومنه و باراده بود در حالتی که  
بی وز از خطی تر است مومنه و او است که بجز در اداد و محض مومنه است تو بی کفین لفظ  
کن فرمان بر در ان مومنه محض مومنه است تو بی کفین مومنه و مومنه و احتمال دارد  
که نصبش بر ظرفیت باشد هر چند بالفعل حال است از معنی ظرفیت و حال او است  
و این نسبتی است بر اکثر و اول طرف و غالبه الطرفیه یعنی از طرفی است که مستر نظر  
مستعملی باشد بر از نشان طرف عالی از ظرفیت است که با انتقال از ظرفیت و  
عدم بقای بر ظرفیت باقی بر حکم ان توانند بود و مثل بعد تقطع بکنیم بر تقویر فرات  
نصب علی بعض الوجود که قابلیت منصوبت بر ظرفیت و این نحو نصب را نصب  
حکایت از حالت ظرفیت گویند انت المذموم للخصمات و انت  
الظفر ع فی الملمات مهمات جمع مهمه است و مهمه است بریت که مومنه

مومنه

هم و سخن کرد و دانسانرا بر هم و چون دارد گویند بک ما همک یعنی از ایک  
ما همک و حکم علی انون و در قول خدا تعالی که و طایفه قد اتمت لهم نعمتهم  
گفته اند ای جمله هم علی الهم و ملات جمع طمه است و طمه یا زله از نوازل هر روز  
را گویند که بران ان نزول غایب و فرود اید یعنی تونی خوانده شده و بجهت نامی  
بودن و تونی مبی و بناد در حکام فرود آمدن میبسته و بلا تا لا یتدفع  
الامداد ففت و دفع نمیشود از ان میبسته و نخته ملامت که تودفع کنی و باز در ای  
و لا یتدفع منها الامداد کشف و برداشته و بر طرف غیب و در  
انها ملامت تو بر طرف کنی و برداری و قدر کنی یا دریت صاقد کما  
درین نقل در کلمه بارب پنج وجه جایز است یا رب کبریا موصوفه و اسماط  
یا ربی متکلم و یا ربی بر رفع با موصوفه و یا ربی با مکان یا متکلم و یا ربی بفتح  
یا متکلم و یا رباه بالف منقلب از یا متکلم و تبدیل کوه ما قبل ان بفتح و الحاق  
صاوسا که بجهت سکت و تقا و وصله و کما و فی معنی شق علی نقل است چنانچه  
این اثر در کتاب نهما بگفته است و فی حدیث الامام و لا یتکادک عفو عن من  
ای لا یصعب علیک و ینق و بقی عقیده گو و ای شاقو یعنی و بدتر که فرود آمده است  
بمن ای برود و کما از خبری که در شوار و شاقست برن نقل و رانی ان و  
کلمه صاقد بگفتی کلمه این فقره مرادف فقره اولی و بمنزله تفسیر و کلمه است

مر او را و بطنی بطاچه مشل بطنی بقضا و مجبوجا نیز در بعضی نسخ و اقتست معنی  
 القلتی است یعنی وفود آمده است بمعنی خبری که تحقق گران و سنگین گردانند  
 برابر و شستن آن و بقره در آن آورده نه علی و سلطانیت و بقره  
 الخ یعنی بقدرت خود او را و ساخته از ابرین و تسلط و قهر و غلبه خود متوجه  
 ساخته از اینجانب من کلامه مقصد در این آوردت و لا ضار  
 بنا و بقره کلمه فادر فلام صدر فار فصيحة است که تفسیر از فارس سببی و فار فصيحة  
 بنا بر آنچه از کلام کشف مستفاد میشود و آنکه بر اثر زوالی را گویند مضمون  
 باشد از شرطی محذوف و متعلق باشد بر شرطی محذوف کما فی قول الشاعر قالوا  
 خراسان اقصی ابر و بنا تم القبول فقد جئنا قرا سانا یعنی هر گاه بقدرت  
 کلامه خود او را ساخته باشی ان امر را برین و بقره و غلبه خود متوجه ساخته باشی  
 انرا بمن پس نیست باز گرداننده مر خبری که تو او را ساخته و نیست که در آن  
 مر خبری که متوجه ساخته از علامه تفصیلاتی منقول است که معنی فار فصيحة لغت  
 فارسیه اینک است و کل اینک را در آن لغت بجای فار فصيحة استعمال نمایند  
 چنانچه در این شعر کفنی که بوجهی تو بسیار مذل اینک من اینک تو و اینک  
 موصل و لا فاتح بنا انشئت و لا مطلق بنا انشئت و نیست که نشانی  
 مر خبری که تو بسته و نیست بستند مر خبری که تو کشود و لا یستبرئنا

سختت و لا ناصر لمن خذلت و نیست اسان کننده هر خبری که تو  
 دشوار کرده و نیست باری کننده مگر کسی را که تو خذول و خوار ساخته فصل  
 علی محمد و آل محمد و افصح علی یاریت باب الفرج بطولک کوفه  
 درین فقره نیز فار فصيحة است و صلوة در اصل لغت بمعنی دعا یعنی طلب رحمت است  
 و در این نسبت نجیب کبریای باری خالی از معنی طلب و مجرد معنی رحمت از آن  
 اراده نماید یعنی و هر گاه امر چنین است و از امر تمام بیده قدرت  
 تو است و هر خبری که تو او را ساخته باشی مصدری نیست و خبری که تو بسته باشی  
 فاتحی نیست پس رحمت کن بر محمد و آل محمد و بکنای برای من ای پروردگار من  
 در رحمت و شادی را بفضل و احسان خود این کنیز در کتاب نهیه اللغه  
 گفته است که معنی اللهم صل علی محمد است که عظیم کردن او را در دنیا با علاء  
 ذکر و اظهار دعوت و ابقاء شریعت و در آخرت تشفیج در است  
 و تصفیج او را و زیاد ثبوت انتهی و گفته اند که فایده انیقال لغت  
 این مطلب سوال راجع کرد و مبصلی و طالب صلوة پر انحضرت بواسطه آنکه  
 حضرت ذوالجلال و جلال و جلال و جلال اعطاف نمود و جینی خود را از مراتب قرب  
 و منزلت و معارج رفت و عزت خبری که فوق ان متصور نیست و انتر  
 بنمایند در ان صلوة مصلی و دعای داعی و ایضا در نهیه گفته است که حضرت

عمر



گفته اند که چون حضرت حق سبحانه و تعالی امر فرموده ما را بصلوات بر بندگان خود  
 که واجب و لایق بحال حضرت باشد از ما متمسکی نسیو اندر شکر او اله ان بخدا  
 دست دعا از خدا میبایم که اللهم صل علی محمد و آل محمد و علیهم السلام  
 سلطان الهییم بحولک و تشکیرک از من سلطنت و غلبه انزوه را  
 بحول و قوت خود و انکلی حسنی النظر فیما شکوت انما در لغت بمعنی  
 اعطاست و مراد بحسن النظر استوار بود که لطف و محبت الهی باشد چنانچه  
 ابن اثیر در حدیث آن استدلالی صورت گرفته اما لکن نظر الی قلوبکم  
 و اعمالکم گفته است که معنی النظر ههنا الاتیاء و الرحمة و العطف بمعنی اعطاء  
 و برسانیدن نیکوئی خود را یعنی لطف و محبت خود را در آنچه نشکوه کردم و  
 اذ فی حلاوة الضیع فیما سللت الضیع بمعنی الاحسان یقال اصطنعت  
 عند فلان صنعة ای احسنت الیه یعنی چنان مرا نیرینی احسان در آنچه طلب کردم  
 و هبت بی من لکنک رحمة و فرجا خیرا و بخشش از نزد خود  
 رحمت و راحتی که گوارانده باشی در بی شرف حاصل شود و اجعل لای من  
 عندک فرجا و رحمة و بگردان از برای من از نزد یک خود بگردان این  
 نیز یعنی ازین ناز و بلیه و لا تشغلت بالاهتمام عن تعاهد  
 فروغ و ضلک و السبق الی استتیک اهتمام ما خود است از هم و هم

یعنی است

یعنی است نفسانی که عارض شود و نفس انسانی را در ایم بسبب امور ناخوشی غلام  
 یعنی و مشغول گردان و باز مراد از بسبب مناسک شدن و غم خوردن از حق  
 بر وظایف و فرائض رعایت جانب واجبات و تامل در آنها بر وجه لایق و سزاوار  
 در اعمال نواقض و مستحبات و اتیان بسنن و ادای شیخ شهید علیه السلام در کتاب  
 ذکر می ذکر کرده که قدر بزرگ آن فایده و رسته الهی و الغم و از حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام روایت می نماید که آنحضرت ترک نافله منصرف بود هرگاه مسموم مسود و از  
 حضرت امام رضا علیه السلام روایت نماید که ترک نافله منصرف بود هرگاه مغموم می بود  
 و کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام که میفرماید ان للقلوب اقبالا و اذرا  
 فاذا اقبلت فاحملوا علی النواقض و اذا ادرت فاقصروا علی الفرائض  
 نیز ناطقت بان و فرق میان هم و غم برین وجه کرده که هم آنست که بگفته  
 بیم و خوف از امر ناخوشی اینده روی دهد و غم آنست که بجهت امور ناخوشی  
 گذشته عارض شود و بعضی بر بنموال کرده اند که هم آنست که در ازال ان اذی  
 قدرتی باشد مثل افلاس و غیر آن و غم آنست که در ازال ان قدرتی نباشد  
 مثل موت و دوستان و فرزندان و جماعتی گویند که هم آنست که بسبب غرضان  
 معلوم نباشد و غم آنست که بیشتر معلوم و ظاهر باشد فقد ضیقت لیس  
 ترک باب ابادیت خود غاف از برای تعلیل است یعنی لام و کلام در

Handwritten scribbles and numbers on the right margin.

و در قوه فاعلی قد صفت فاعل تعلیل فاعلی را گویند که ما بعد از سبب و قبل از اثر  
تغییر مثل اخرج فاعله جیم و اكرم زبدا فاعله فاعله و این قبلیت از فاعله سبب و سبب  
اشاره بان شد و در عاقبت در نسبت بفاعل و در معنی فاعله است معنی ضاق فاعله مثل  
طالبه بر نفس یعنی طالبه زیر و ذرع در لغت معنی وسع و طاقیت و مستحق و تکیه بر  
از عدم طاقیت یعنی اعطاف و آنچه را طلبی که دم بود پس آنکه تحقیق تکدر و بیطا  
شده ام از آنچه نازل شده فرو دادم و من ای پروردگار من و امتدادت که  
ما حدت علی کما امتداد معنی پر شدن و با و در او احوال علیها سببیت و  
حدت علی تضحیل معنی غلبه استیلاست و ما منصوب است به نزع فاعله و مفعول  
امتدادت است بواسطه حرف جر و تقدیر تقدیر امتدادت من الیهم در کلام ضروری الیال  
شده و یعنی پر شده ام بسبب حمل خبری که حادث است و مستولی شده است بر من از هم و  
که نیزه مثل فر عاقبت در نسبت بفاعل باشد لیکن در عاقبت نسبت از نفس فعل مذکور در  
فاعله مفعول مذکور او اما تمیز است از فعل مذکور و چون صلح است فاعله است  
مذکورند از داره که نم مالی می ماند نه معنی فاعله است مطلق فعل مذکور را  
در استحقاق یعنی فاعله است از ملأ و این کافیه در فاعله است تمیز در نسبت ضایع است  
تحقیق و تضحیل نمودند اند که هر کجا در نسبت نسبت فعل مذکور صلح است فاعله است  
باشد کافیه صلح است فاعله است ان نسبت بملائی فعل مذکور مثل امتداد الیهم و مثل

Handwritten notes at the bottom of the page.

و فاعله